

# ملاک من نیاز واقعی جامعه است

## روش مواجهه استاد شهید مطهری (ره) با مسائل جدید

حجت الاسلام دکتر حسین سوزنجی  
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)

تعبیر بهتر اسلام‌شناس متعهد بود. منظور از اسلام‌شناسی، واضح است، اما کلمه‌ی متعهد از دو حیث مد نظر است: یکی این که در مقابل برخی از اسلام‌شناسان سنتی که در برابر مسائل زندگی انسان‌ها و تحولات جامعه، احساس تعهد و مسئولیت نمی‌کنند و فقط به کار خود مشغول‌اند و به تعبیر شهید مطهری «کارشان فقط استهلاک سهم امام است»<sup>۲</sup>.

یک حیث دیگر در مقابل مستشرقین و اتباع آن‌ها در کشورهای اسلامی است؛ یعنی پژوهشگرانی که هیچ تعهدی نسبت به اندیشه‌های اسلامی احساس نمی‌کنند و اسلام‌شناسی را به‌منظور یک مطالعه‌ی قوم‌شناسی انجام می‌دهند، نه یک دین حق که حقیقتی را برای انسان به ارمغان آورده است. در مقابل این دو طیف، اسلام‌شناس متعهد قرار دارد که دو مؤلفه‌ی اصلی‌اش این است که (اول) اسلام را چون حقیقت است قبول کرده و (دوم) خود را در قبال اسلام (معرفی صحیح و دفاع از اسلام و تبلیغ صحیح آن) مسئول می‌بیند.

این که می‌گوییم اسلام را چون حقیقت است قبول کرده دو بخش دارد، یکی درک عقلی از اسلام، دوم تفکیک اسلام از سنت‌های رایج.

بحث اول (که اسلام را چون حقیقت بود قبول کرده) به نظر خیلی سنگین‌تر، شدیدتر و مهم‌تر از بحث دوم است. مگر ما فکر می‌کنیم «اسلام» حقیقت نیست که قبولش کردیم؟ مسئله این است که ملتزم به لوازم این حرف بمانیم یعنی واقعاً از اسلام دفاع کنیم نه از سنت‌های رایج، یعنی نه از هر چه که به اسم اسلام وجود دارد؛ و واقعاً اسلام را یک درک معقول بدانیم.

مهم‌ترین سخن شهید مطهری در آن جاست که آزادی فکر، آزادی بیان و آزادی عقیده را مطرح می‌کند. ایشان این جمله‌اش هنوز هم برای من جمله‌ی سنگینی است. من جرئت نمی‌کنم این جمله را بگویم، می‌گویم من از پیدا شدن کسانی که علیه اسلام حرف می‌زنند ناراحت که نمی‌شوم هیچ، خوشحال هم می‌شوم. چون این‌ها موجب می‌شوند اسلام ضربات محکمی بخورد و در نتیجه صیقلی‌تر شود (کتاب پیرامون جمهوری اسلامی). جمله‌ی سنگینی است که حالا در شرایط سیاسی فعلی و در برابر حملات این طیف روزنامه‌ها، (مثلاً فصل‌نامه‌ی مهرنامه که نشریه‌ی جدیدی است) آیا واقعاً ما

### اشاره

استاد شهید مطهری (ره) متعلق به جریان عقلانیت اسلامی است که با علمای نواندیشی هم‌چون امام خمینی (ره) و علامه طباطبایی (ره) شناخته می‌شود. این جریان فکری، منشأ و خاستگاه انقلاب اسلامی ایران بوده و از شاخصه‌های مهم آن عدم انفعال و مواجهه‌ی عقلانی با مسائل جدید تمدن امروز و اجتهاد پویاست. به‌مناسبت هفته‌ی بزرگداشت معلم و شهادت استاد مطهری (ره) متن پیاده شده سخنرانی مطهری پژوه فاضل، جناب حجة الاسلام والمسلمین دکتر حسین سوزنجی تقدیم می‌گردد.

بحث ما روش مواجهه‌ی شهید مطهری با مسائل جدید است. در این جا سه موضوع را می‌خواهم عرض کنم:

۱. ماهیت تفکر و شخصیت شهید مطهری چگونه بود؟
۲. شهید مطهری چگونه مسائل جدید را می‌دید؟
۳. شهید مطهری با چه روالی به حل مسائل جدید اقدام می‌کرد؟

### موضوع اول

چند جمله از شهید مطهری یادداشت کردم که ماهیت تفکر و شخصیت شهید مطهری را نشان می‌دهد. این چیزی است که شهید مطهری درباره‌ی دیگران می‌گوید ولی منظور خودش است. در کتاب اسلام و مقتضیات، جلد یک، صفحه‌ی یازده: «برای روشنفکران مسلمان<sup>۱</sup> در عصر ما، که از نظر کیفیت زنده‌ترین طبقات اجتماعی می‌باشند و از نظر کمیت خوش‌بختانه قشر قابل‌توجهی به‌شمار می‌روند، مهم‌ترین مسئله اجتماعی، اسلام و مقتضیات زمان است، دو ضرورت فوری، مسئولیت سنگین و رسالت دشوار بر دوش این طبقه می‌گردد: یکی ضرورت شناخت صحیح اسلام واقعی و دیگری ضرورت شناخت شرایط و مقتضیات زمان و تفکیک واقعیات ناشی از تکامل علم و صنعت از پدیده‌های انحرافی و عوامل فساد و سقوط.»

در پاسخ به این سؤال که شخصیت شهید مطهری چگونه بود؟ باید گفت شهید مطهری به یک معنا روشنفکر اسلام‌شناس یا به



آمدن نیست، آمدن مکانی؛ پس چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ ما در بحث تلقی جسمانی از خدا چون یقین عقلی به بطلانش داریم، درنگ می‌کنیم؛ اما وقتی می‌گویند معاد جسمانی به این معنای اولیه ممکن نیست، چون افراد کار عقلی نکرده‌اند و به همان تلقی ظاهری بسنده می‌کنند، فلاسفه را تکفیر می‌کنند؛ آن وقت، مکتب تفکیک پیدا می‌شود و می‌گویند عقل فلسفی نمی‌رسد! مگر ما غیر از عقل فلسفی عقل دیگری داریم؟ عقلی که می‌خواهد تعقل کند حقیقت مطلب را بفهمد و می‌گوید اگر واقعاً مفهوم عرفی از معاد جسمانی محال بود، این را نمی‌پذیریم.

بحث معاد جسمانی از این زاویه شبیه بحث دست خداست، خدا نمی‌تواند دست داشته باشد، آیه هم بیاورید می‌گوییم یک معنای دیگر دارد. نمی‌گوییم پیامبر(ص) دروغ گفته است، بلکه صادق مصدق گفته و آن را می‌پذیریم، اما نه به این معنا که شما می‌گویید؛ و این که هنوز معنای صحیح آن را نفهمیده‌ام دلیل نمی‌شود که همین فهم عرفی که غلط بودنش را عقلاً اثبات کرده‌ام بپذیریم.

گفتیم مطلب دوم در بحث این که اسلام را چون حقیقت است قبول کرده، تفکیک اسلام از سنت‌های رایج بود. این‌جا مثال می‌زنم از مسائل عملی. یک چیزهایی در اسلام اهم است، اما برای ما چیزهای دیگری اهم است، چون ما بیش از آن که اسلام را به‌عنوان حقیقت قبول کرده باشیم، از زاویه‌ی آداب و رسومی که با آن‌ها خو گرفته‌ایم، قبول کرده‌ایم. مثلاً اگر بشنوید یک جوان حزب‌اللهی به کوه رفته و با افرادی آن‌چنانی رقصیده است، باز هم او را حزب‌اللهی می‌دانید؟ می‌گویید نه قطعاً دیگر او حزب‌اللهی نیست. حالا اگر او غیبت کند او را حزب‌اللهی می‌دانید؟ غالباً می‌دانند. یعنی غیبت کردن را موجب خروج از حزب‌اللهی بودن نمی‌دانند درحالی‌که الغیبه الشد من الزنا، الزنا هم اشد من الرقص! ببینید کدام مؤلفه در ذهن ما مهم است.

کتاب پاسخ‌های استاد به مسئله‌ی حجاب را بخوانید، این فضا را بهتر درک کنید. طرف حمله می‌کند به شهید مطهری و می‌گوید تو چرا با چادر مخالفت می‌کنی، چرا می‌گویی وجه و کفین آزاد است، چرا این‌ها را می‌گویی، و شهید مطهری به او حمله می‌کند که شما حقیقت را مخفی می‌کنید از ترس این مشکلات؟ اتفاقاً حقیقت را نگفته‌اید که این مشکلات در جامعه پیدا شده است.

یا در حماسه‌ی حسینی با این که شهید مطهری جداً طرفدار عزاداری است، تأییدهایی که شهید مطهری در عزاداری دارد تأییدات جدی است که باید عزاداری باشد، با آن همه تأیید ایشان در مقابل تحریفات می‌ایستد، آن قدر می‌ایستد که شخصی در روضه‌ای که می‌رود حال پیدا نمی‌کند، چرا؟ چون خیلی جدی با تحریفات درگیر شده است. البته یک مقدار هم تقصیر دوستان ماست که فقط خلاصه‌ی آثار را می‌خوانند که در آن‌جا روضه‌های شهید مطهری حذف شده و مقداری دغدغه‌ی جلوگیری از تحریفات بر دغدغه‌ی اصل عزاداری غلبه کرده است.

اما به هر حال، سنت‌های رایج میان ما خیلی انحراف دارد. شما چون دانشجو هستید زیاد وارد فضایش نشده‌اید، اگر روحانی بشوید

**شهید مطهری به یک معنا روشنفکر اسلام‌شناس یا به تعبیر بهتر اسلام‌شناس متعهد بود**



**این که می‌گوییم اسلام را چون حقیقت است قبول کرده‌ایم و بخش دارد، یکی درک عقلی از اسلام، دوم تفکیک سنت‌های رایج**



می‌گوییم عیب ندارد، بگویند، حمله کنند؟ یا این که اگر بتوانیم جلوی این‌ها را بگیریم چاپ نشود چه قدر خوشحال می‌شویم؟

مثال دیگر در مباحث فلسفی بحث معاد جسمانی است. فلاسفه گفتند معاد جسمانی را باید بفهمیم نه این که چون خدا و پیغمبر گفته‌اند دیگر برای فهمش تلاش نکنیم. از اول این سینا با مسئله‌ی معاد جسمانی، که چه‌طور می‌شود این را حل کرد درگیر شده و معتقد است که براساس مبانی عقلی خود، نه تنها این مسئله قابل اثبات نیست، بلکه محال است و چون محال است فقط از این جهت که صادق مصدق سخنی را بیان کرده، می‌پذیریم که سخن او حتماً مفاد صحیحی دارد. یعنی می‌دانیم پیامبر خدا مطلب درستی گفته اما قطعاً این مفهومی که شما از آن فهمیدید نادرست است.

این آن قبول اسلام به‌عنوان حقیقت است. غالباً ما در مقابل این‌گونه مسائل می‌گوییم سخن قرآن است و دیگر چه نیازی به این بحث‌هاست؟ به تعبیر شهید مطهری در مقدمه‌ی جلد پنجم اصول فلسفه، قرآن گفته که بفهمیم یا نفهمیم؟ این معارف عمیق الهی آمده که ما بفهمیم و بپذیریم یا نفهمیم و بپذیریم؟ این حرف خیلی سنگین است، یعنی اگر شما نفهمیدی حقیقتاً پذیرش برای شما حاصل نشده و توهمش حاصل شده است.

معاد جسمانی را که می‌گوییم هنوز برخی حریم می‌گیرند اما به شما می‌گوییم خدا دست دارد، همه‌تان می‌گویید نه، خدا دست ندارد؛ خدا راه می‌رود، نه راه نمی‌رود؛ ولی قرآن می‌گوید «جل ربک و الملک صفا صفا» می‌گوید: «یدالله فوق ایدیهم». درست است؟ یدالله یعنی دست خدا، جل یعنی آمد. «یأتی ربک او بعض آیات ربک» اصلاً این «بعض آیات» وقتی با «او» در کنار «ربک» می‌آید، یعنی واقعاً «یأتی ربک»؛ دیگر نمی‌توانی بگویی این یأتی ربک یعنی یأتی آیات ربک، حالا این یأتی ربک یعنی چه؟ شما همه می‌گویید یأتی ربک قطعاً



**مقالات مجله‌ها  
و سخنرانی  
روشنفکران آخر  
استدلالشان  
این است:  
درست است  
اسلام این را  
گفته، ولی... در  
حالی که اگر  
اسلام حقیقت  
است، و دین  
خاتم این را  
گفته، دیگر این  
ولی‌ها وجهی  
ندارد**

مثل علم و جهاد و... مصلح بسیار کم داشته‌ایم». این همان دغدغه است که مصلح باید اسلام را درست معرفی کند. با این جمله در جای دیگر کتاب ده گفتار، که از کوبنده‌ترین جمله‌های شهید مطهری است: «آن‌هایی که در منبرها شنیده‌اید که می‌گویند امام زمان بیاید یک مشت شیعه را نجات دهد، یک مشت شیعه دروغ است، یک مشت شیعه که قائلانق‌ترین مردم دنیا هستند، امام زمان حامی این‌ها نیست. او مصلح کل عالم است... فعلاً لازم نیست دنبال این باشیم تا کسی را که مسلمان نیست، مسلمان کنیم. البته منتهای آرزو این است ولی آن چیزی که در درجه‌ی اول لازم است این است که الآن ما مسلمان‌ها، نمازخوان‌ها، روزه‌گیرها و زیارت‌روها و حج‌روها فکر دینی خود را که به حال نیم‌مرده درآمده است زنده کنیم... باید اعتراف کنیم حقیقت اسلام در مغز و روح ما موجود نیست بلکه این فکر اغلب در مغزهای ما به صورت مسخ شده موجود است: توحید ما، نبوت ما، امامت و ولایت ما، معاد ما، همه‌ی دستورات اسلامی مثل صبر و زهد و تقوا و توکل در ذهن ما مسخ شده است. به جرئت می‌گویم غیر از چهار تا مسئله‌ی فروع، آن هم در عبادات و چند تایی هم در معاملات، از این‌ها که بگذریم، دیگر فکر درستی درباره‌ی دین نداریم.»

این جملات خیلی سنگین است. واقعاً غیر از شهید مطهری هرکس این‌ها را می‌گفت، تکفیرش کرده بودیم. ایشان می‌گوید همه‌چیز غلط و دارای مبنای غلط است. حالا وظیفه داریم و باید اصلاح کنیم ولو این که انواع فحش‌ها را بخوریم و شما می‌بینید شهید مطهری در زمان خودش نه در بین حوزوی‌ها طرفدار چندانی داشت نه بین دانشگاهی‌ها. الآن داریم از شهید مطهری حمایت می‌کنیم.

ببینید حوزوی‌ها درباره‌ی مسئله‌ی حجابش چه جنجالی راه انداختند. هنوز بعضی حوزوی‌ها هستند که از شهید مطهری به دلیل تألیف «مسئله‌ی حجاب» و «حماسه‌ی حسینی» اش بدشان می‌آید. در دانشگاه هم به قول آقای دکتر حداد عادل وقتی شریعتی صحبت می‌کرد حسینی‌های ارشاد پر می‌شد. حداقل ۳۰۰ نفر حاضر می‌شدند. آقای مطهری که می‌رفت صحبت کند بیست تا سی نفر می‌ماند.<sup>۲</sup> اگر سخنران باشید درک می‌کنید وقتی جمعیت ۳۰۰ نفری بیست، سی نفر شوند دیگر نمی‌توانید صحبت کنید. خیلی اخلاص و تقوا می‌خواهد.

ملاک شهید مطهری برای طرح مسائل آن‌چنان که در مقدمه‌ی «عدل الهی» می‌گوید این است: «ملاک من نیاز واقعی جامعه است». حالا من این‌ها را اضافه می‌کنم «نه شهرت و با کلاس بودن». مثال بارز این موضوع آن است که شهید مطهری داستان راستان را بعد از اصول فلسفه نوشت، در مقدمه‌ی داستان راستان می‌گوید به من می‌گفتند تویی که اصول فلسفه نوشتی نباید داستان راستان بنویسی. مقدمه‌اش خیلی مقدمه‌ی مهم و استراتژیکی است. یعنی شهید مطهری دارد یکی از ابعاد شخصیت خودش را آن‌جا بروز می‌دهد. ملاک نیاز جامعه است ولو کلاس کار من پایین بیاید.<sup>۳</sup>

و منبر هم بروید و بعد از منبر شما یک مداح روضه‌ی دروغ بخواند چه می‌کنید؟ شهید مطهری می‌گوید علما وظیفه دارند نهی از منکر کنند؛ اما وقتی رفتی در گود قرار گرفتی خیلی سنگین است که کسی را آن‌جا مذمت کنی. من چند وقت بالا منبر گفتم فلان ادبیات غلط است. دقیقاً بعد از منبر من مداح رفت با همان ادبیات روضه خواند! شما وقتی درگیر مطلب شوید می‌فهمید کار ساده‌ای نیست که شهید مطهری راحت حمله می‌کند، یعنی در عین این که عزاداری را حفظ می‌کند سنت‌های غلط عزاداری را نفی می‌کند.

این مدل فکر شهید مطهری است. دارد این‌طور راجع به اسلام می‌اندیشد. درک عقلی از اسلام داشتن، مؤلفه‌های مهمش داشتن شجاعت و جسارت است. یعنی به شجاعت و جسارت نیاز دارد. شجاعت موجب می‌شود بحث آزادی فکر مطرح شود و هرکس بخواهد شبیه کند متفکر شجاع از آن نمی‌ترسد. از بیان حقایق خجالت نمی‌کشد. نمونه‌ی بارز بحث تعدد زوجات و ازدواج موقت در کتاب نظام حقوق زن در اسلام است. آقای هاشمی گلپایگانی می‌گفت اگر توانستید یک خانم را راجع به تعدد زوجات قانع کنید! نه این که زن دوم بگیرید. خانم‌های ما هم در این بحث مخالفت می‌کنند و می‌دانیم حریفشان نمی‌شویم.

همین الآن در مجلس شورای خودمان در مخالفت با تعدد زوجات چه قدر دنبال لایحه‌اش هستند، یعنی در این فضا که مذهبی‌هایش شدیداً مخالفانند می‌روید تا دفاع کنید و بگویید تعدد زوجات بهترین کار است و ازدواج موقت راهکار اصلی است. گفتن این‌ها خیلی جسارت می‌خواهد، این جسارت مهم‌تر از مقابل غرب‌زده‌ها ایستادن است. یکبار در مقابل غرب‌زده حرف می‌زنی، یکبار به مذهبی‌ها می‌گویی نه شما هم سنت‌های رایج را کنار بگذارید. همه‌اش به این برمی‌گردد که ته دلت قبول کرده باشی که اسلام حقیقت است. ما ته دلمان قبول نمی‌کنیم. می‌گوییم حالا اگر این کار نشود شاید مشکل پیش نیاید. مقالات مجله‌ها و سخنرانی روشنفکران آخر استدلالشان این است: درست است اسلام این را گفته، ولی... در حالی که اگر اسلام حقیقت است، و دین خاتم این را گفته، دیگر این ولی‌ها وجهی ندارد.

محور دوم این که خودش را در قبال اسلام و معرفی صحیح اسلام مسئول می‌دید، در کتاب اسلام و مقتضیات زمان، این حدیث را نقل کرده و شرح داده که: «إذا ظهرت البدع فعلی العالم أن يظهر علمه وآل فعلیه لعنة الله» اگر خداوند گفته فعلیه لعنة الله، یعنی اگر این عالم حقیقت را می‌داند و اظهار نمی‌کند، علیه لعنة الله. اگر عالم شدی و اظهار نکردی، لعنت خدا بر توست و اگر یادتان باشد ایشان این حدیث را شرح می‌دهد و می‌گوید این‌ها به تعبیر ما انسان نیستند، ملعون‌اند. چه قدر سنگین است، خیلی از علما ملعون‌اند. مضمون حدیث این است و باید آن را باور و درک کرد.

در این فضاست که ایشان داد می‌زند چرا ما مصلح کم داریم؟ در ده گفتار می‌گوید: «چرا با وجود فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در اسلام و داشتن شخصیت‌های مبرز در سایر فرایض اسلامی

این که آقا فرمود آقای مصباح جای شهید مطهری است من فکر می‌کنم این حیثیت مدنظر است. خود ایشان در سخنرانی امسال گفت هیچ کس جای شهید مطهری نیامده است، درحالی که خودشان گفته بود آقای مصباح جای آقای مطهری است چون آقای مصباح به لحاظ فلسفی شخصی است که طرفدار دارد، مقبولیت دارد، تا حدی که کسی مثل آقای کدیور به من می‌گفت کاش آقای مصباح در فلسفه می‌ماند، اما آقای مصباح احساس کرد الان باید وارد گود بشود، انواع فحش‌ها را هم تحمل کرد چون خودش را در قبال معرفی صحیح اسلام مسئول می‌دید.

در کتب شهید مطهری ملاک نیاز واقعی جامعه است نه پسند جامعه. کتاب آزادی معنوی مقارن سال‌های ۴۹-۴۸ است که اوج حضور شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد است و در جامعه‌ای که شریعتی اسلام اجتماعی را مطرح می‌کند، فضای مارکسیستی حاکم است، پسند جامعه از اسلام، اسلام اجتماعی را می‌خواهد، شهید مطهری اصرار دارد بگوید آزادی معنوی علاوه بر آزادی اجتماعی؛ هجرت و جهاد هم معنوی دارد و هم اجتماعی؛ بحث عبادت و دعا را مطرح می‌کند؛ یعنی وقتی همه می‌گویند اسلام مسائل اجتماعی است. ایشان می‌گویند نه، اسلام فقط مسائل اجتماعی نیست مسائل معنوی‌اش مهم‌تر از مسائل اجتماعی است، هرچند جامعه این‌ها را نمی‌پسندید.

مسئله‌ی دیگر این بود که ایشان به آن‌چه همه به آن می‌پردازند نمی‌پرداخت، آن‌جایی که کسی به آن نمی‌پرداخت وارد می‌شد. در پاسخ به مسئله‌ی حجاب می‌گوید کاش یکی از صدها تن که کارشان استهلاک سهم امام است می‌آمد یکی از این ده‌ها وظیفه‌ای را که من بر دوش گرفتم برمی‌داشت که من مجبور نشوم در همه‌ی عرصه‌ها وارد بشوم.

نمونه‌ی بارز دیگرش در بحث انقلاب اسلامی است. ایشان می‌آید تهدیدهای انقلاب را مطرح می‌کند تا می‌رسد به استقلال و می‌گوید استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی و سپس می‌رود سراغ استقلال فرهنگی، همین تعبیری که آقا می‌گوید ته‌اجم فرهنگی، آقا کی می‌گوید ده‌های هفتاد، شهید مطهری کی گفته؛ وقتی که هنوز انقلاب به ثمر نرسیده یا همان روزهای اول انقلاب است. ایشان در سخنرانی‌هایش زیاد به استقلال سیاسی و اقتصادی نمی‌پردازد، در صورتی که آن موقع دغدغه‌ی اصلی استقلال سیاسی و اقتصادی بود و تمام نظام درگیر آن مسائل بود. نمی‌گوید این مهم نیست، می‌گوید همه درگیری آن را دارند، آن‌جا که خالی مانده من باید پرنش کنم. این‌ها با شهرت‌طلبی مخالف است با پسند جامعه مخالف است.

یا این که با التقاطیون درگیر می‌شود، بدون هیچ ملاحظه‌ای حتی با هم مسلکی‌ها یا بهتر است بگوییم با هم جبهه‌ای‌ها. وقتی دغدغه‌اش این است که نیاز واقعی جامعه را مطرح کند، ملاحظه‌ی هیچ را نمی‌کند. شهید مطهری با بازرگان رفیق صمیمی است. بازرگان پای شهید مطهری را به انجمن مهندسی باز می‌کند ولی همین شهید مطهری کتاب راه طی شده بازرگان را در همان جلسات

نقد می‌کند. به آن‌ها برمی‌خورد. می‌گویند نویسنده‌اش نیست چرا نقد می‌کنی می‌گوید کتاب که منتشر شد خودش هم نباشد مهم نیست، رفیق هستند اما می‌گویند این‌جا اسلام را دارد اشتباه معرفی می‌کند، من کوتاه نمی‌آیم. یا مقدمه علل گرایش به مادیگری، تحت عنوان ماتریالیسم در ایران مرز را جدا می‌کند. زمانی که همه می‌گفتند فعلاً دشمن مشترک شاه است. مجاهدین هم با شاه می‌جنگیدند، حزب‌اللهی‌ها هم با شاه می‌جنگیدند، همه می‌گفتند این‌ها هم جبهه‌ای ما هستند، شهید مطهری می‌گفت هم جبهه‌ای نداریم.

این نکته‌ی مهمی است که معیار وحدت و هم‌جبهه‌ای بودن چیست؟ همین شهید مطهری در مقدمه‌ی امامت و رهبری، وحدت شیعه و سنی را مطرح می‌کند. اگر آرمان مشترک شد ما هم جبهه‌ای داریم، سعی می‌کنیم دعوا راه نیفتد، اما اگر آرمان مشترک نشد ولو اقدامات مشترک باشد ما مرزمان را جدا می‌کنیم، با مارکسیست‌های اسلامی آرمان مشترک نبود، اگرچه اقدام مشترک بود، سرنگونی شاه.

### موضوع دوم

تا این‌جا درباره‌ی شخصیت فکری شهید مطهری گفتیم، حالا این شخصیت می‌خواهد سراغ مسائل جدید برود. ایشان مسائل جدید را می‌دید و با مسائل سنتی هم برخورد می‌کرد (که آن را در مدل شخصیت بحث کردم). در مسائل جدید، شهید مطهری دارای مؤلفه‌های خیلی بارز است، به این شرح:

۱. یک مؤلفه تفکیک پیشرفت زمان از انحطاط آن است. این یکی از سخنان سنگین شهید مطهری است. دعوی ما با دوستان غرب‌شناس سر همین مسئله است که زمانه یک حیثیات پیشرفتی دارد، یک حیثیات انحطاطی، به طوری که نه کاملاً بد و نه کاملاً خوب است. اگر کسی به «مدرنیته» قائل است، یعنی همه‌چیز نو خوب است مرتکب یک اشتباه بنیادی شده است و اگر هم کسی قائل است که همه‌چیز غرب بد است باز هم دچار اشتباه استراتژیک شده است. هم آن‌هایی که می‌گویند همه‌اش بد است و هم آن‌ها که می‌گویند همه‌اش خوب است خواسته‌اند خود را از هر مواجهه‌ای راحت کنند و عملاً در برابر غرب تسلیم شده‌اند.

من در نقدی که به آقای نصیری نوشتم گفتیم اتفاقاً این‌هایی که می‌گویند همه‌اش بد است بیشتر غرب‌زده می‌شوند تا آن‌هایی که مثل شهید مطهری تفکیک می‌کنند. این‌ها چون می‌گویند همه‌اش بد است، دیگر نمی‌توانیم خوب و بد را جدا کنیم فعلاً چاره‌ای جز اکل میته نیست، همه‌اش را می‌گیریم، حالا این حیوان مرده گوسفند باشد یا گربه، مرده است، دیگر فرق نمی‌کند. ولی وقتی گفتی حیوانات یک عده حلال گوشت‌اند و یک عده حرام گوشت. حلال گوشت‌هایش هم خیلی کم پیدا می‌شود... می‌دانید، البته تفکیک خیلی سخت است، این را مفصلاً در اسلام و مقتضیات خواندید و در مواجهات شهید مطهری یک مبناست.

۲. مطلب دیگر تفکیک حق و باطل در هر مسئله است، یعنی

اگر کسی به «مدرنیته» قائل است، یعنی همه‌چیز نو خوب است مرتکب یک اشتباه بنیادی شده است و اگر هم کسی قائل است که همه‌چیز غرب بد است باز هم دچار اشتباه استراتژیک شده است. هم آن‌هایی که می‌گویند همه‌اش بد است و هم آن‌ها که می‌گویند همه‌اش خوب است خواسته‌اند خود را از هر مواجهه‌ای راحت کنند و عملاً در برابر غرب تسلیم شده‌اند.





**تمام انحرافات انسانی ناشی از این است که یک نقطه‌ی قوت دچار انحراف می‌شود و علاجه‌ی این است که آن نقطه‌ی قوت را در همان مسئله نشان دهند تا شخص منحرف برگردد؛ شهید مطهری در انسان کامل نیز خیلی زیبا از این روش استفاده می‌کند**

این جمله‌ی حضرت امیر که باطل محض نداریم، حق محض هم نداریم خیلی مهم است. حق محض نداریم پس علی کیست؟ باطل محض هم نداریم پس معاویه کیست؟ این سخن را خود علی می‌گوید و خیلی سنگین است. یعنی توجه کن علی را لباس‌های باطل می‌پوشاند تا مردم را علیه او برانگیزانند. معاویه به حق‌هایی متمسک می‌شود که مردم را دور خودش جمع می‌کند، فکر نکن این مسئله فقط درباره‌ی خوارچ مشکلی پیدا می‌شود، نه. همیشه حق و باطل درهم آمیخته‌اند و سپاه حق و باطل کاملاً از هم جدا نشده‌اند. این مطلب خودش چند نکته‌ی کاربردی دارد. یکی این که هر باطلی در عالم پیدا می‌شود. از حقی استفاده می‌کند. هر باطلی را که می‌خواهی بکوبی توجه کن به ابعاد حقی که در آن آمیخته است. شهید مطهری علل گرایش به مادگیری را می‌نویسد و می‌گوید سنگر قهرمانی را ما از دست دادیم، یعنی این باطل‌ها روی سنگر قهرمانی سوار شدند و چون روی آن سوار شدند خیلی مشتری پیدا کردند، می‌گوید خشونت‌های کلیسا موجب شد دین در نزد مردم بدجلوه کند

دوم استفاده از نقاط قوت برای رفع نقاط ضعف. باطل محض در عالم نداریم، هرچه می‌رسد آمیخته است. مهم‌ترین روش برای ضربه‌زدن به باطل، استفاده از نقاط قوت است. جایی که شهید مطهری خوب از این بحث استفاده کرده در رهبری نسل جوان است، می‌گوید: وضعیت جوانان چگونه است، از نظر خودشان مجسمه‌ی هوش و آرمان‌خواهی و علم‌جویی و آزادی‌خواهی هستند، از نظر دیگران خام و مغرور و شهوت‌پرست و فاسق، اما واقعاً چگونه‌اند؟ ایشان نشان می‌دهد که چگونه تمام نقاط ضعفشان ناشی از انحراف در یک حق است. فکر کردید خیلی شکاک‌اند، این‌ها دنبال حقیقت‌اند. چون شما حقیقت را عرضه نکردید و مارکسیست‌ها مدل فکری عرضه کردند آن‌ها مارکسیست می‌شوند. می‌گویید آن‌ها همه چیز را به هم می‌ریزند و آرمان‌خواه‌اند. چون آرمان را عرضه نکردید، این‌ها دنبال این هستند که به وضع موجود بسنده نکنند. همه ضعف‌های نسل جوان را نشان می‌دهند پس نقطه‌ی قوت آن‌ها چه بوده و چرا دچار انحراف شده‌اند؟ تمام انحرافات انسانی ناشی از این است که یک نقطه‌ی قوت دچار انحراف می‌شود و علاجه‌ی این است که آن نقطه‌ی قوت را در همان مسئله نشان دهند تا شخص منحرف برگردد.

شهید مطهری در انسان کامل نیز خیلی زیبا از این روش استفاده می‌کند و می‌گوید قدرت می‌خواهی؟ البته قدرت خوب است اما اولاً فقط قدرت خوب نیست و ثانیاً قدرت هم این که تو می‌گویی نیست. محبت می‌خواهی البته محبت خوب است اما فقط محبت خوب نیست و محبت حقیقی هم این نیست. این مدل فکری شهید مطهری است. ما وقتی با آن‌ها مواجه می‌شویم می‌گوییم مارکسیست‌ها بی‌دین‌ها فلان فلان شده‌ها، اما شهید می‌گوید مارکسیست‌ها دنبال عدالت‌اند و عدالت چیز خیلی خوبی است اما عدالت این نیست و فقط هم عدالت نیست. این مدل خیلی زیبایی است، این است که طرف جرأت می‌کند و می‌گوید

من از پیدایش مخالف ناراحت نمی‌شوم، خوشحال هم می‌شوم چون نشان می‌دهم هر حرفی طرف می‌زند، قوی‌ترش را اسلام دارد.<sup>۷</sup>

خلاصه باطل محض نداریم. باید ببینیم چه دیدگاهی چه کسانی را جذب کرده است و باید یک دیدگاه‌شناسی داشته باشیم و یک مخاطب‌شناسی. برای رهبری نسل جوان این یک ضرورت است. ببینیم مخاطب چه ویژگی‌هایی دارد و دیدگاهی که او را جذب کرده چه ویژگی‌هایی. مثلاً آن‌ها مارکسیسم را به صورت یک ایدئولوژی ارائه کرده‌اند ولی، نیامده‌ایم اسلام را به صورت ایدئولوژی ارائه کنیم، هم‌چنین جایگاه تفکرش را و این که اسلام چه ویژگی مثبتی دارد؟ و آیا جوان‌ها دچار شبهه‌اند یا دغدغه‌ی حقیقت‌جویی دارند؟ دچار کفرند یا آرمان‌خواه‌اند؟ ولنگارند یا آزادی‌خواه‌اند؟

۳. سوم پذیرش اشتباهات گذشتگان و هم مسلکان از طرفی و توجه به ابعاد مثبت در سخن مخالفان از طرف دیگر است. مثلاً موضعی که در بحث زن می‌گیرد جالب است. در کتاب حماسه‌ی حسینی به مناسبتی وارد این بحث می‌شود که اسلام در خصوص زن به دنبال انسان گران‌بهاست. ما غالباً به گونه‌ای بحث می‌کنیم که زن در گذشته حرمت داشت و امروز فقط مورد نگاه ابزاری قرار می‌گیرد؛ گویی در گذشته زن مطلقاً خوب و اکنون مطلقاً بد است.

اما شهید مطهری انصاف را رعایت می‌کند. می‌گوید زن در گذشته شی گران‌بهاست، نه انسان گران‌بها، یعنی بپذیریم گذشتگان ما خیلی از ابعاد انسانی زن را نادیده گرفتند ولو هم مسلک خودمان بودند و خیلی از کارهایشان هم خوب بوده است. غربی‌ها به وضع سنتی ما حمله می‌کنند و می‌گویند شما با زن چنین و چنان کردید و شهید مطهری می‌گوید بله یک کارهایی کردند برخی‌اش هم غلط بوده ولی لاقلاً زن را گران‌بها می‌دانستند، امروزه هم برخی ابعاد انسانی زن مورد توجه واقع شده، اما به نحوی که او را به انسان بی‌بها تبدیل کرده است.

شهید مطهری هم اشتباهات و هم محاسن مخالفان را می‌گوید. راسل معروف‌ترین فیلسوف ملحد و طبیعتاً از دشمنان درجه‌ی اول شهید مطهری است. شهید مطهری در کتاب مسئله‌ی شناخت، یک‌جا مطلبی از راسل نقل می‌کند و می‌گوید این معارف تجربی ارزش علمی دارند نه ارزش نظری و چنان‌که راسل تعریف و تمجید می‌کند که انسان فکر می‌کند از مریدان راسل است.

ممکن است اعتراض کنیم که راسل کافر است چرا این قدر تحویلش می‌گیری؟ پاسخ این است که راسل دشمن من است اما نکته‌ی خوبی گفته و حق و حکمت را از دهان کافر می‌گیرد، چنان‌که در فریضه‌ی علم گفته بود. در سیره‌ی نبوی می‌گوید این غربی‌ها به متدلوژی توجه کردند و آن را خوب ارزیابی می‌کند. بعد می‌گوید سیره‌ی عملی در اسلام نیز منطقی شبیه متدلوژی غربی‌هاست.

ثمره‌ی این مواجهه آن است که مخاطب می‌گوید شهید مطهری شخص منصفی است و می‌شود به حرفش گوش داد، زیرا نمی‌خواهد حرف خودش را به من تحمیل کند. او نمی‌خواهد از هر چیزی دفاع کند و دنبال حقیقت است.

## موضوع سوم

شهید مطهری با چه روالی به حل مسائل جدید اقدام می‌کرد؟ این را از دو زاویه می‌توان بررسی کرد: یکی در قبال موضوعی که پیش می‌آمد، یکی هم مخاطبی که در جامعه دچار مشکل شده است. منظور من این است که آن مصلح بودنش یکبار از حیث اندیشه‌هاست و یکبار در اصلاح اجتماعی و این که جامعه را چگونه درست کنیم؟ اگر افراد دچار مشکل فکری شدند چگونه حلش کنیم، این یک روال فکری شهید مطهری است و یکبار جدای از مشکل فکری افراد اصلاً ما جامعه را چگونه اصلاح کنیم و مخاطبان را چگونه؟

**الف) از حیث اندیشه‌ها،** باید گفت چرا کسی دچار شبهه می‌شود، زیرا دچار تعارض شده است. مثلاً می‌گوید اگر اسلام طرفدار مرد نیست، چرا ارث مرد را دو برابر قرار داده است؟ اسلام گفته زن و مرد مساوی‌اند اما ارث مرد دو برابر است. این دو را ناسازگار می‌بیند و می‌گوید این درست نیست. اگر حق و حقیقت این گونه است چرا فلان حکم اسلام آن گونه است؟

اساساً وقتی شما با یک تعارض مواجه می‌شوید، در مواجهه‌ی با تعارض منطقاً یکی از این دو تا است: یا یکی از طرفین باطل است یا تعارض ظاهری است (یعنی به ظاهر می‌بینی این طرف و آن طرف ناسازگار است، اما در بررسی عمیق تعارضی نمی‌ماند). مثلاً یکبار حکم به بطلان می‌دهند و می‌گویند ارث زن نصف مرد است، اما اسلام می‌گوید زن و مرد مساوی‌اند، پس دروغ گفته، این یک مدل بررسی مسائل است، یک مدل هم این است که تعارض را ظاهری می‌داند و راهکار «جمع هر دو» می‌دهد: هم حقوق متساوی را قائل است و هم ارث زن نصف مرد است. منتها می‌گوید معنای تساوی این گونه که تو فکر می‌کردی نیست. این «تشابه» است و معنی «تساوی» این طور است و سپس با توضیحاتی که می‌دهد معلوم می‌شود که اگر ارث زن نصف مرد باشد کاملاً با تساوی سازگار است و این تعارض ظاهری است و عمیقاً مفهوم آن را روشن می‌کند. راهکار شهید مطهری غالباً این چنین بود.

برای رسیدن به این راهکار انسان باید باور کند که اسلام حقیقتی است که ۱۴۰۰ سال پیش نازل شده و در وحی و نبوت این مطلب قطعی است. بالای نود درصد شبهات جامعه یا شبهه در اصل نبوت و یا شبهه در ختم نبوت است، چگونه؟ مثلاً یک بی‌حجاب شبهه‌اش یا در اصل نبوت است یا در ختم نبوت، ربطش این است که اولاً این‌هایی که در اسلام آمده خود واقعاً گفته‌ی خداست؟ نبوت این است که واقعاً هر آنچه در دین اسلام آمده سخن خداست، اگر سخن خدا باشد قطعاً صادق است. یک عده می‌گویند بله، خدا گفته اما برای امروز نگفته، برای ۱۴۰۰ سال پیش گفته است و امروز باید خدا سخنان دیگری می‌گفت! این شبهه مربوط به ختم نبوت است. ختم نبوت یعنی آنچه ۱۴۰۰ سال پیش گفته شده الان هم هست. شهید مطهری این دو تا یعنی اصل و ختم نبوت را جدی قبول می‌کند، آن‌گاه درصدد جمع بین علم و دین برمی‌آید.<sup>۸</sup> آقای دکتر سروش یک اشکالی بر کتاب نظام حقوق زن در

اسلام می‌گیرد و می‌گوید آقای مطهری آیا واقعاً توانستی اثبات کنی روال این طوری است یا نتوانستی اثبات کنی، اگر نتوانستی اثبات کنی که کتابت به درد نمی‌خورد، اگر نتوانستی اثبات کنی پس پیامبر به درد نمی‌خورد. یعنی تو با عقل خودت تمام مسائل شرعی را حل کردی. و ایشان (سروش) معتقد است دفاع عقلانی از احکام شریعت کاملاً کار عبثی است. مثلاً شهید مطهری در کتاب نظام حقوق زن در اسلام از بحث‌های روان‌شناسی استفاده می‌کند. پس اگر این مسئله با روان‌شناسی اثبات شود چه نیازی به نبوت است؟

جواب این است که شهید مطهری اول نبوت و ختم نبوت را پذیرفته است و پیشاپیش قبول کرده که حتماً طلاق دست مرد است و حتماً ارث زن نصف مرد است. منتها به شما نشان می‌دهد این تعارضی که احساس کردی، یک تعارض ظاهری است و توضیح می‌دهد در حد همین علمی که شما داری، من بر این علم مسلط می‌شوم با همین علم به تو نشان می‌دهم تعارضی در کار نیست و با این توضیح علمت را عمیق می‌کنم. من نیادم اثبات کنم ارث زن نصف مرد است، من از اول قبول کردم ارث زن نصف مرد است چون نبوت را قبول کردم، ختم نبوت را هم قبول کردم، اما به تو نشان می‌دهم اشکالات تو اغلب بی‌مورد است و وارد نیست. شهید مطهری با درک عقلی‌ای که برای خودش جا افتاده است این طور به اشکال گیرنده پاسخ می‌دهند.

در بحث علم و دین چه کار باید بکنیم. یک روش، روش آقای بازرگان است که ثمرات و حقایق علم را در متون دینی جست‌وجو می‌کرد و در کتاب‌هایش مثلاً می‌گفت اسلام اثبات کرده زمین کروی است، طبق این آیه‌ی قرآن: «بالمشارق والمغرب». سخن این است که اگر فردا اثبات شد یکی از این حرف‌ها غلط است چه کار می‌کنی چون علوم تجربی متغیر و متحول‌اند. مدل دیگر در بحث علم و دین رویکرد آقای سروش است. دین ربطی به علم ندارد. زندگی‌مان با علم می‌گردد، و دین امر مقدسی برای خلوت و تنهایی است. باید در عرصه‌های زندگی و سیاست جدی بود، بدون دخالت دین و دین باید مقدس بماند.

شهید مطهری چه کار می‌کند؟ می‌رود مبانی‌اش را درست می‌کند، آن‌گاه با مبانی وارد علم می‌شود. یعنی اول مبانی معرفتی را درست می‌کند، می‌داند کجا چه قدر باید از علوم تجربی استفاده کند و می‌داند علوم تجربی مطلق نیستند و کاملاً هم به درد نخور نیستند و مبانی آن‌ها را، که عمدتاً مبانی فلسفی است با مبانی دین بررسی می‌کند.

**ب) از حیث اصلاح اجتماعی،** ایشان در این زمینه دو بیان اصلی دارد یکی در کتاب ده گفتار (سخنرانی سازمان روحانیت) است که می‌گوید اصلاح سازمان بر اصلاح فرد مقدم است و نمونه‌ی این نگاه همان تلاش امام خمینی (ره) برای ایجاد انقلاب اسلامی و تغییر حکومت است. مطلب دیگر را در مقدمه‌ی داستان راستان گفته که اصلاح توده‌ها بر اصلاح سران جامعه مقدم است و بعداً در مقدمه‌ی سیره‌ی نبوی از این سخن نتیجه گرفته است که باید در

یک عده می‌گویند بله، خدا گفته اما برای امروز نگفته، برای ۱۴۰۰ سال پیش گفته است و امروز باید خدا سخنان دیگری می‌گفت! این شبهه مربوط به ختم نبوت است. ختم نبوت یعنی آنچه ۱۴۰۰ سال پیش گفته شده الان هم هست. شهید مطهری این دو تا یعنی اصل و ختم نبوت را جدی قبول می‌کند، آن‌گاه درصدد جمع بین علم و دین برمی‌آید



جامعه به ایجاد موج زنده بپردازیم نه ایجاد موج بزرگ.  
جمع دو سخن مذکور نیازمند تأمل بیش‌تری است که باید در  
مجال دیگری دنبال شود.

### پی‌نوشت

۱. اصطلاح روشنفکر در ادبیات شهید مطهری، با دو معنا بحث شده است. این‌جا با نگاه کاملاً خوش‌بینانه آمده، هم‌چنین در چند جای دیگر، از جمله در کتاب ده گفتار، آن‌جا که راجع به سازمان روحانیت بحث می‌کند و می‌گوید مراجعی که می‌خواهند روشنفکرانه مسائل را بررسی کنند با این مشکلات مواجه بودند، یعنی بارش را آن‌جا هم مثبت می‌بینند. دو سه جا هست که روشنفکری را به معنی روشنفکرمانی و ادا درآوردن می‌آورد. در اسلام و مقتضیات می‌گوید روشنفکری... روشنفکری معتزلی، لب مسئله‌ی روشنفکری در ادبیات شهید مطهری دغدغه‌ی مسائل جدید را داشتن است. شهید مطهری در جمله‌ای که من خواندم می‌خواهد بگوید آن دغدغه‌ی مسائل جدید زمانی دغدغه‌ی درستی خواهد بود که بیاید روی اسلام‌شناسی عمیق سوار شود و گرنه می‌شود به قول خودش روشنفکری... یا روشنفکری معتزلی یا روشنفکری سلاطین عرب که مثلاً روزه را حرام کردند. این سه مورد روشنفکری را ایشان به معنی مذموم به‌کار برده است.

۲. پاسخ‌های استاد به مسئله‌ی حجاب.  
۳. در مقایسه‌ی شهید مطهری با شریعتی باید گفت: «ادبیات شهید مطهری ضعیف نیست، اما ادبیات شریعتی جذاب است یعنی احساسات را شدیداً تحریک می‌کند، اما شهید مطهری خودش را به‌عنوان یک متفکر عرضه می‌کند. لذا بحثش چون احساساتی نیست، آن‌قدر جذابیت ندارد. در کتاب شهید مطهری و روشنفکران نامه‌ای از ایشان آمده در باب این‌که چرا از حسینیه‌ی ارشاد بیرون می‌آید. می‌گوید یک عده می‌خواهند در این‌جا موج‌سازی راه بیندازند، من می‌خواهم حسینیه‌ی ارشاد را بزرگ‌ترین دانشگاه خاورمیانه بکنم. می‌خواهم این‌جا جریان معرفی اسلام را سامان بدهم، نمی‌خواهم این‌جا را فضای احساسات و موج بکنم.  
۴. من تازگی‌ها وارد بحث‌های سیاسی می‌شدم. از آن طرف پروژه‌ی علم دینی را برای پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی انجام داده‌ام که برخی‌هایشان از آن خوششان آمده بود. یکی از آن‌ها می‌گفت حیفاست که دیگر تو وارد این عرصه‌های سیاسی بشوی. یعنی وقتی به حوزه‌ی نیاز واقعی جامعه وارد بشوی می‌گویند تو که حرفت آن‌قدر محکم است حیفاست که...»

۵. برای تفاوت این دو مثالی می‌زنم. در انتخابات سال ۸۴ یک هاشمی داشتیم یک احمدی‌نژاد. یک عده می‌گویند هاشمی رفاه می‌آورد، یک عده می‌گویند احمدی‌نژاد رفاه می‌آورد، یک عده می‌گویند هاشمی عدالت می‌آورد یک عده می‌گویند احمدی‌نژاد عدالت می‌آورد. آن‌هایی که طرفدار عدالت‌اند چه به هاشمی رأی بدهند چه به احمدی‌نژاد در یک جبهه‌اند و آن‌هایی که طرفدار رفاه هستند چه به هاشمی رأی بدهند چه به احمدی‌نژاد در یک جبهه هستند، ولی ما چه‌طور جبهه‌بندی می‌کردیم؟ می‌گفتیم: طرفدارهای هاشمی، طرفدارهای احمدی‌نژاد، متأسفانه ما اقدام‌ها را نگاه می‌کنیم آرمان‌ها و اهداف را نگاه نمی‌کنیم.  
۶. این مبتنی بر همان نظریه‌ی فطرت شهید مطهری است که اساساً آن‌چه در وجود توست خیرست و همه‌ی بدی‌ها ناشی از انحراف از یک فطرت است. شما حرص داری، حرص ناشی از این است که برای رسیدن به زمان تو کوتاه است و باید خیلی شتاب کنی، اشتباه کردی و فکر کردی آن کمال مطلق، دنیاست در نتیجه به حرص تبدیل می‌شود.

۷. عده‌ای به شهید مطهری اشکال می‌گیرند که در انسان کامل گفته همه‌ی حرف‌ها درست است. چون با مبنا درست است و نخواست صلیح کلی باشد. در پانزده گفتار با رویکرد صلیح کلی مخالف است زیرا انسان کامل صلیح کل نیست، انسان مبنادار همه‌ی میناها را در خودش حل می‌کند.  
۸. الآن امثال زیبا کلام می‌گویند: علم کلاً باطل است. امثال سروش هم می‌گویند دین کلاً باطل است، دین برای زندگی نیست، این برای کسب حالات در تنهایی است.